

بازخوانی اعتباریات علامه طباطبائی در پرتو نظریه اومولت

حسین هوشنگی*
احمد پاکتچی**

چکیده

هر یک از علامه طباطبائی و یاکوب اوکسکول با اتکا بر واقعیات زیستی و تکوینی جانداران به نظریه پردازی در حوزه جهان ادراکی و انسان پرداخته اند. نظریه اعتباریات علامه طباطبائی و نظریه اومولت اوکسکول از این حیث در اهداف واجد همسانی‌ها و قرابت‌هایی است که، بستری را مهیا می‌کند تا بتوان پاره‌ای امکانات و قابلیت‌های نظری را در نظریه علامه بسط و گسترش داد. ادراکات اعتباری، تمهیدات ذهنی و ابزارهایی ادراکی است که تحت تاثیر نیازهای تکوینی و احساسات برآمده از آنها ساخته می‌شود. اومولت هم جهان است آن گونه که از سوی موجود زنده تحت تاثیر نیازهای جسمی برای او شکل می‌گیرد. این شکلگیری با سازوکار تعریف (=اعتبار) حاصل می‌شود که در "چرخه کار کردی" و تعامل متقابل محیط و فرایند تعریف حاصل می‌شود. آنچه محور است، جسمانیت و نیازهاست.

توجه به واقعیت زیستی و نیازهای جسمی و تکوینی، توجه به تاثیر ابعاد غیر معرفتی بر دستگاه ذهن و معرفت و پیوند میان جنبه مادی، ادراکی و معنایی، توجه به معیار کارایی و مفید بودن به جای معیار صدق و کذب، تاکید بر وجوه ساجکتیو در اومولت و اعتباریات، ربط و پیوند با واقعیات از طریق جسمانیت در اوکسکول و از جهت خاستگاه تکوینی و

*. دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)، h.hoshangi@yahoo.com

** استادیار دانشگاه امام صادق (ع)، apakatchi@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۷/۰۹؛ تاریخ تایید: ۱۳۹۵/۰۴/۱۲]

غایت خارجی در اعتباریات علامه، از وجوه همسانی موجود میان آن دو نظریه است.

اما وجوه اختلاف عمده را باید در باور به ادراکات اعتباری ثابت دانست که علامه آن را بر اساس احساسات و نیازهای نوعی و ثابت، توجیه و تبیین می‌کند. ولی در اوکسکول سازوکار دوسویه تأثیرپذیری از خارج و بازتعریف مدام، جایی برای ثبات نمی‌گذارد. علاوه بر این، در نظریه اوکسکول، تفکیکی میان حقایق و اعتباریات آن گونه که در نظریه علامه می‌توان یافت، به چشم نمی‌خورد.

نظریه اعتباریات علامه، یک نظریه ابتکاری در حوزه ادراکات عملی است. ایشان با طرح تبیینی خاص از نحوه شکل‌گیری دانش‌های عملی انسان، تلاش کرده است تا اصول رفتار انسان و جانداران را در تعامل میان واقع زیستی-روانی آن‌ها با محیط طبیعی و اجتماعی توضیح دهد بدین سان زمینه خوبی را برای گشودن افق‌های نظری جدید در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی در دسترس قرار داده است. علوم جامعه‌شناسی، اقتصاد و سیاست در واقع از قواعد رفتار انسانی در حوزه‌های گوناگون بحث می‌کند. از منظری عام‌تر و با توجه به ظرفیت بالای این نظریه در تبیین احکام و قواعد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، هنجارها و آداب و رسوم اجتماعی، می‌توان این نظریه را مبنایی جهت نظریه پردازی در حوزه فلسفه‌های مضاف (فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، فلسفه سیاسی، فلسفه فرهنگ) و همچنین در فلسفه علوم انسانی و اجتماعی قرار داد. با توجه به حضور رویکرد پسینی و تجربی و باعنایت به وجه سوبجکتیو و کارکردی ادراکات بشری در این نظریه، هم سخنی آشکاری را می‌توان میان اعتباریات علامه و نظریات جدید در حوزه‌های مختلف تشخیص داد و به مقایسه پرداخت.

در این نظریه، ادراکات عملی و اعتباری همچون ابزارهایی ساخته و پرداخته ذهن قلمداد می‌شوند که انسان و حیوان به سائق طبیعت و براساس نیازهای تکوینی و معطوف به غایتی عینی، آن‌ها را اعتبار کرده است. آن‌ها چنانکه خود علامه تصریح می‌کند «دروغهایی مفید و موثر» (طباطبائی، بی تا: ۱۴۶ و ۱۴۷) در مسیر زندگی و تمشیت امور انسانی هستند و بسته به نیازهای ثابت یا متغیر زیستی یا روانی و محیطی، اعتبارات هم ثابت یا معروض تحول و تطوراند. چنانکه متناسب با نیازهای فردی، منطقه‌ای، قومی و نوعی، اعتبارات هم تنوع می‌یابند. اعتبارات در عین ذهنیت و مجعولیت، باواقع و عینیت هم ربط و نسبتی دارند. علامه، اعتباری را به معنایی بر مطلق علم حصولی هم اطلاق می‌کند، چون مبتنی بر یک اعتبار عقلی است که این معنا هم در سیر مباحث می‌تواند مد نظر قرار گیرد.

نظریه اومولت^۱، نظریه یاکوب فن اوکسکول^۲ (۱۸۶۴-۱۹۴۴م) است که محور آن بررسی جهان و محیط موجود زنده است. چنانکه آن در ذهنیت موجود زنده متصور می‌شود و

رنگ و صبغه نیازهای او را به خود می‌گیرد. نظریه اومولت با توجه به تأثیر عناصر سوئزکتیو در شکل‌گیری چنین ذهنیتی از محیط، به تعامل و تبادل این جهان ذهنی (اومولت) با محیط عینی تأکید دارد و در صدد واکاوی مکانیسم این تأثیر و تأثر متقابل است. اصل اساسی در شکل‌گیری اومولت و تعریف خاص از محیط، سودمندی و مفید بودن برای سوژه است. ارگانیسم، در تحقق اومولت فعال است نه منفعل صرف، و این تلقی سوئزکتیو از محیط می‌تواند فردی یا نوعی باشد. این تحقیق در صدد است در پرتو مقایسه دو نظریه و توجه به خاستگاه زیست‌شناختی، نحوه تعامل ذهنیت و عینیت در اعتبار‌سازی، ساز و کار تحول‌پذیری اعتباریات، نوع عقلانیت حاکم و معیار ارزیابی آن‌ها، ابعاد فردی و اجتماعی و ثبات و تحول این اعتبارات، به بازخوانی نظریه اعتباریات بپردازد.

واژگان کلیدی: علامه طباطبائی، اعتباریات، ادراکات عملی، اکسکول، اومولت، چرخه کارکردی.

۱. تقریر نظریه اعتباریات

۱-۱. مبانی نظریه

ادراکات اعتباری را علامه طباطبائی در شماری از رساله‌ها، مکتوبات فلسفی و دینی خود مطرح کرده است. البته پیش از او و در قالب مباحث پراکنده ای، منطقیان و فیلسوفان در قضایای مخیله و مشهورات، اصولیان (غروی اصفهانی ۱۳۸۹: ۲۹-۳۲) و عالمان بلاغت در مبحث مجاز و استعاره، به این مسئله پرداخته بودند. علامه طباطبائی با اتکا به چنین میراثی در *اصول فلسفه و روش رئالیسم* (مقاله ششم)، در رساله *الاعتباریات* و کتاب انسان در دنیا و اندکی در کتاب *نهایه الحکمه*، نظریه ابداعی خود را به گونه‌ای نظام‌مند ارائه کرده است. او از ثمرات این نظریه فلسفی در *المیزان*، در تفسیر سوره انعام، سوره اعراف ذیل آیات خلقت آدم و سجده نکردن شیطان و در جاهای مختلف ذیل بحث از مصلحت و غایت در فعل الهی، نیز سود جسته است؛ هر چند سرشت قرآنی بحث، ناگزیر صبغه ای کلامی را به این مباحث تحمیل کرده است.

منظور از «اعتباری» در عنوان نظریه، اعتباری به معنای اخص است که ناظر به ادراکات عملی و گزاره‌های انشایی در مقابل ادراکات حقیقی و ناظر به واقع می‌باشد. بدین ترتیب این نظریه را می‌توان نقطه عطفی در تعیین سرنوشت حکمت عملی در برابر حکمت نظری به تعبیر سنتی دانست. تمییز نهادن میان دو قسم حکمت به صورت اجمالی با ارسطو آغاز شد و در سنت فلسفه اسلامی تا ابن سینا بسط یافت. از آن پس تا حد بسیاری حکمت عملی از مرکز توجه و نظریه پردازی خارج شد تا زمانی که علامه طباطبائی

دوباره این مبحث را در مرکز توجه خود قرار داد. با نظریه علامه به نظر می رسد فرق این دو قسم دانش نظری و عملی که خود متفرع بر تمایز دو نوع عقل عملی و نظری است تا آن حد شدت می یابد که دیگر مقسم واحدی نمی توان برای آن‌ها قائل شد. علوم انسانی و اجتماعی به مفهوم جدید آن مانند: علم سیاست، اقتصاد، حقوق و جامعه شناسی، به لحاظ سنتی ذیل حکمت عملی یا به تعبیر فارابی علوم مدنی مندرج می شود؛ پس تأمل در ماهیت مفاهیم و احکام حکمت عملی، خودگونه ای تقرب جستن به فلسفه بومی علوم انسانی است.

۱-۲. چیستی اعتباریات

ادراکات یا حقیقی و کاشف از واقعیت و ناظر به هستی، نیستی و چگونگی واقعیات است و یا اعتباری و مرتبط به افعال ارادی است. گونه اول توصیفی و خبری و گونه دوم تجویزی و انشایی است. حکمت و دانش های نظری شکل مضبوط ادراکات حقیقی و حکمت عملی بر آمده از احکام اعتباری است. علامه در بیان ماهیت این دسته از ادراکات از سه بیان استفاده کرده است: از سنخ و جنس استعاره و مجاز بودن، وهمی و دروغ بودن (مطابقت با واقع نداشتن) ولی کار آیی و اثر داشتن، و نهایتا جابجایی و چیزی را چیز دیگری محسوب و تلقی کردن. مثلا در گزاره "زید رئیس است" (=ادراک اعتباری) مانند «زید شیر است» (= تشبیه و مجاز) (طباطبائی، بی تا: ۱۴۳-۱۵۶) به اعتبار مناسبتی (شجاعت و در بالا و فرمانده بدن بودن رأس) آن مفهوم و گزاره شکل گرفته است، حال آنکه در واقع و نفس الامر، زید سر یا شیر نیست. بلکه این تعبیرات، واجد اثرات تهییجی و اجتماعی است و آثار مفیدی بر آن‌ها مترتب است. نهایتا در آن‌ها حد و حکم چیزی «شیر» و «راس» را به چیز دیگر داده ایم؛ یعنی جابجایی رخ داده است و زید را رأس و شیر محسوب کرده ایم. براین اساس علامه در تعریف دقیق و فلسفی ادراکات اعتباری می گوید:

معنای تصویری یا تصدیقی که صرفا در ظرف و بستر عمل تحقق دارد و بازگشت اعتبار به عاریت گرفتن مفاهیم حقیقی و به کار بردن آنها در گونه های افعالی است برای وصول و دستیابی به اهداف حیاتی مطلوبی مانند ریاست (طباطبائی، بی تا: ۲۲۹).

۱-۳. ساز و کار زیست شناختی تکون اعتباریات

نظریه اعتباریات، ناظر به انسان و عموم حیوانات است (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۲۳). هر چند علامه مکررا موجودات زنده را مشمول این نظریه می داند، (طباطبائی، بی تا: ۱۵۸-۱۸۵) ولی به قراین روشن (مثلا نک: همان: ۱۵۹) مقصود صرفا حیوانات و انسان است. او اساسا یک راه وصول به ریشه های اصلی اعتباریات را «بررسی اجتماعات جانوران زنده» دانسته (همان: ۱۸۸) و بدین ترتیب پیوستگی نظریه خود را با بیولوژی آشکار کرده است.

انسان و سایر حیوانات طبق این نظریه، جهت رفع نیازهای حیاتی خود، به وضع و فرض اعتباراتی روی می آورند تا آنها را در این مسیر یاری برساند. همان گونه که جانور شناسان و در محدوده وسیع تری زیست شناسان به این نکته پی برده اند که در موجودات زنده منطبق با تغییرات محیطی و تحول در نیازها، تغییرات متناسبی در اعضا و جهاز وجودی آنها رخ می دهد. این نظریه بر آن است که این انطباق با محیط در جهت رفع کاستی ها، صرفاً در حوزه بدن رخ نمی دهد، بلکه شئون نفسانی از قبیل عواطف، تمایلات و احساسات و از همه مهم تر ادراکات ذهن نیز در این خصوص دخیل و فعال اند. بدین ترتیب، در کنار فعالیت اندامهای طبیعی حیوانی مانند دستگاه تنفس، تغذیه، تولید مثل و دستگاه شعور، ادراک، تمایل و احساس او نیز همچون ابزارهایی در کار می آیند تا غایتهای حیوان و انسان تحقق یابد. چگونگی دخیل بودن و یا واسطه قرار گرفتن ادراکات در رفع نیازهای وجودی، موضوع بحث این مقاله است.

نظریه اعتباریات، انسان و حیوان را به عنوان موجوداتی که جامع خصوصیات ذیل اند مد نظر قرار می دهد: آن ها از طرفی واجد نیازها و اقتضائات تکوینی و طبیعی، احساسات و تمایلات برآمده از نیازها و کاستی ها هستند و از سوی دیگر واقعیاتی در محیط طبیعی و اجتماعی، معطوف به رفع آن نیازها تحقق دارد و ادراکات و تجویزاتی ناظر به رفع آن ها انشا می شود و نهایتاً فعل و عمل از سر آن ادراک صادر می شود. علامه در این باره می گوید: «انسان یا هر موجود زنده دیگر (به اندازه شعور غریزی خود) در اثر احساسات درونی خویش که مولود یک سلسله احتیاجات وجودی مربوط به ساختمان ویژه اوست، یک رشته ادراکات و افکار را می سازد که بستگی خاصی به همان احساسات دارد و به عنوان غایت، احتیاجات نامبرده را رفع نماید» (طباطبائی، بی تا: ۱۵۷). به موازات نیازهای طبیعی همچون نیاز به غذا، آب، تولید مثل، میل و گرایش به رفع گرسنگی و تشنگی و جنس مخالف هم در حیوان تعبیه شده است که حیوان را به طور غریزی به سوی رفع نیاز سوق می دهد و به سبب وجود آن میل، رفع نیاز، توأم با لذت می شود. مضاف بر نیازها و امیال، ذهن و ادراکات هم بدین ترتیب در دستگاه وجودی انسان و حیوان، دخیل ند هستند. به این صورت که متعاقب غذا، سیری، اندیشه سیر شدن و اعتبار «باید سیر بشوم» هم پدید می آید و در پی این مرحله است که فعل ارادی حادث می شود. تعبیر علامه طباطبائی در این باره چنین است که: «میان طبیعت انسانی مثلاً از یک طرف، و آثار طبیعی وی از طرف دیگر، یک سلسله ادراکات و افکار موجود، میانجی است که طبیعت، با ساختن آنها و به دستگیری آنها آثار خود را در خارج بروز می دهد» (طباطبائی، بی تا: ۱۷۱).

بررسی حیات جانوران بر این نکته صحنه می گذارد که دامنه فعالیت، غایات و کمالات مورد نظر هر موجود به موازات و در تناظر با قوا و دستگاههای طبیعی او شکل می گیرد. تصور زاییدن، صرفاً در پستانداران صورت می بندد و اندیشه لزوم سیری یا نزدیکی جنسی هم به صرافت وجود دستگاه گوارش و تناسل تحقق می پذیرد. بدین ترتیب ادراک و صور علمی انسان و حیوان (در حد و طراز خود) تحت تأثیر قوای فعاله، نیازها و استکمالات آن ها شکل می گیرند و رنگ و صبغه آن نیازها را به خود می گیرد. نوعی از ادراکات ما (= ادراکات اعتباری) وسیله استکمال فعلی انسان و حیوان هستند. به تعبیر

علامه، خواست و تمایل قوه فعاله که مظاهر نیاز و استكمال هستند، در فاعل ادراکی باید با علم پیامیزد (آگاهی به نیازها، عوامل اجابت کننده آن‌ها، روش بهره برداری و وصول به غایت استکمالی) (طباطبائی، بی تا: ۱۷۲-۱۷۱)؛ یعنی قوه ادراکی ما متناسب با نوع ارتباط میان قوای فعاله، واقعیت و البته از منظر نیازهای انسانی است که ادراکات اعتباری را پدید می آورند. ضابط کلی در اعتباری بودن یک مفهوم و فکر این است که به وجهی متعلق قوای فعاله گردد (همان: ۱۸۵).

۱-۴. لوازم و پیامدها

توجه به این امکان که انسان یا هر موجود زنده دیگر به اندازه شعور غریزی خود، و در اثر احساسات درون خویش که مولد یک سلسله احتیاجات وجودی مربوط به ساختمان تکوینی اش است، یک رشته ادراکات و اندیشه هایی بسازد که بستگی به احساسات یاد شده داشته باشد و به عنوان نتیجه و غایت، احتیاجات را رفع نماید، و پیامدهایی به دنبال دارد که به پاره ای از آن‌ها اشاره می شود:

۱-۴-۱) بنا به این تحلیل از ساز و کار تحقق اعتباریات، آن‌ها ابزارهایی از سنخ معرفت، برای وصول به غایات‌هایمان هستند. میل ما وقتی به چیزی تعلق گرفت، مثلاً میل به غذا، ذهن و عقل مساعدت و دخالت می کند و «من باید سیر شوم» را انشا می کند. پس انسان، در کنار ابزارهای مادی مانند چکش و سوزن، ابزارهای فکری را هم جهت وصول به مقاصد خود ابداع می کند. این کار با اعتبار «وَجوب» و متعاقب آن اعتبار «خوبی» و «حسن» صورت می گیرد که البته «خوبی» نقش توجیه و تصویب متعلق فعل را ایفا می کند. همه این‌ها می تواند شواهدی باشد بر اینکه نوع نیازها، علائق و تمایلات موجود زنده (عناصر سوژکتیو)، بر دست کم بخشی از ادراکات انسانی تأثیر تعیین کننده دارند.

۱-۴-۲) بدین ترتیب، ساحت طبیعت و تکوین، گونه ای صفت مقوم و مقدم بر ساحت ادراک و اندیشه دارد: «سازمان طبیعت و تکوین متبوع، و سازمان اندیشه تابع و طفیلی او می باشد» (طباطبائی ف بی تا: ۱۷). از منظری وسیع تر، نظام طبیعی انسان و حیوان (نیازهای تکوینی و طبیعی)، اصل قرار می گیرد و امور نفسانی (دوای و تمایلاتی و اندیشه) تابع و فرع هستند. بدین قرار، انسان یا حیوان در افعال ارادی خود در درجه اول درصدد رفع نیازهای طبیعی است که البته همراه با ارضاء احساس و تمایل برانگیخته شده از آن نیاز و به تبع احساس لذت (مطهری، بی تا: ۱۶۷) است. پس آنچه اصولاً در سطح شعور حیوان و بلکه انسان هنگام انجام فعل حضور دارد، همان مقدمات غیر معرفتی (رفع نیاز و احساس لذت) است که ناخودآگاه معطوف به وصول طبیعت به هدف و غایت خویش است.

۱-۴-۳) از لوازم این گونه تلقی از کارکرد اعتباریات اینکه، اراده فاعلی انسان یا حیوان برآمده از کشش های طبیعی است. در سنت فلسفی اسلامی اراده مسبوق به علم و معلول آن است. مراحل صدور فعل با تصور آن و تصدیق به فایده آغاز و با شوق و تأکد شوق (=اراده) به انجام خود می رسد (تقدم علم بر اراده)، ولی در دیدگاه علامه، ترتیب صدور فعل به این نحو است: نیاز و اقتضاء تکوینی، تمایل و احساس ملائم و مناسب با آن، تصور تأمین آن نیاز، اعتبار یک وجوب و باید که در قالب «اذعان» نمود می یابد و نهایتاً انجام فعل (تقدم احساس و طبیعت بر اراده) (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵۸-۱۶۰).

۱_۴_۴) از آنجا که اصل تکوین اعتبارات عملی، مولود احساسات سازگار و متناسب با قوای طبیعی انسان است، ثبات و تغییر آن‌ها و وحدت و کثرتشان هم بر مدار آن احساسات است (طباطبائی، بی تا: ۱۵۶). به تبع نوعی یا فردی بودن، و محدود به منطقه و زمان خاص بودن، احساسات برآمده از نیازها، ادراکات اعتباری هم ثابت و متغیر، عمومی و خصوصی، فراگیر و همگانی یا خاص و منطقه‌ای و دائمی یا موقت می‌شوند. علم اعتباری میانجی و واسطه میان دو امر حقیقی است. طبیعت و تکوین و کمال و غایتی که طبیعت ناظر به آن است و به تبع ثبات یا تحول نیاز طبیعی، ثبات و تحول می‌یابد، همان گونه که به تبع تعدد کمال و غایت و تعدد وسایل و وسائط وصول به غایت این ادراکات تکثر می‌یابد (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۲۸).

اساسا تغییر و تحول پذیری ادراکات اعتباری، ریشه در ماهیت آن‌ها دارد. چنانکه گذشت این ادراکات به لحاظ سرشت خود اعطاء حد یا حکم یک شیء به شیء دیگر هستند. این عمل، ناگزیر توسط عاملی و به ایجاب هدفی صورت می‌گیرد و ممکن است این عامل ایجابی، دائمی یا غیردائمی و متغیر باشد و پیرو تغییر آن، اعتبار هم تغییر یابد؛ مانند تغییری که در اصل نیاز به مسکن و تنوع، ساخت مسکن در طول زمان یا در زیست بومهای گوناگون شاهدیم (همان، ص ۱۳۷).

تغییر دیگری در اعتباریات هم قابل تأمل است که به حسب اختلاف دیدگاهی رخ می‌دهد که خود معلول عواملی چون اختلاف عادات است. چون عاداتهای گوناگون موجب جاگیر شدن و تثبیت قضا یا و اخلاق متناسب با آن عادات در ذهن و ضمیر ما می‌شود و البته خلیات متفاوت هم به نوبه خود، منشأ تفاوت ادراکاتی می‌شود.

۱_۴_۵) ادراکات اعتباری را به لحاظ قابلیت ضبط و ربط یافتن، می‌توان به اعتباریات فردی که برآمده از احساسات، تمایلات و تخیلات شخصی است و موارد اجتماعی حاصل از اعتبار جمع عقلا و اجتماع انسانی، تقسیم کرد. اعتبارات فردی آنجا که دایر مدار رغبت‌ها و ترجیحات شخصی، موقت و متغیر فردی باشند به دلیل فقدان ضابطه عمومی قابل بررسی عملی نخواهند بود؛ چنانکه در استعاره هم هر کس به دلخواه خود محبوب را به امری تشبیه می‌کند. اما در میان اعتبارات فردی هم، آن‌هایی که برآمده از نیازهای عمومی هستند (مانند وجود و حسن بهره‌گیری از امور مفید برای جسم و روان)، قابل بررسی روشمند و مضبوط علمی خواهند بود؛ همچنانکه اعتباریات اجتماعی هم بر اساس ضوابط قابل بررسی و معطوف به هدف حفظ نظام اجتماعی ساماندهی می‌شوند (طباطبائی، ۱۳۶۳: ۱۵۸-۱۶۰).

۱_۴_۶) تقسیم بندی اعتباریات، گاه از آن جهت که تابع احساسات و تمایلات است و گاهی به جهت فردی یا اجتماعی بودن آن‌ها صورت می‌گیرد. اعتباریات، گاهی برخاسته از احساسات عمومی لازمه نوع بشرند (اعتبار لزوم تغذی و استخدام دیگران در جهت رفع نیازهای خود) و گاهی نشأت گرفته از احساسات شخصی و متغیرند. اما تقسیم دیگر که علامه طباطبائی آن را محور کار قرار داده، تقسیم اعتباریات به «قبل از اجتماع» و «پس از اجتماع» است که در بیانی ضمنی، ثبات و تحول ناپذیری را به بخشی از اعتباریات قبل از اجتماع اسناد داده است (طباطبائی، بی تا: ۱۸۸-۱۸۹). از جمله اعتبارات اجتماعی که بر اساس نیازهای اجتماعی (نیازهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و...) شکل گرفته اند،

عبارتند از: اعتبار استخدام، اجتماع، عدالت اجتماعی، مالکیت، ریاست و مرئوسیت و مبادله که به ترتیب بر اساس حب النفس و سود طلبی انسان، در گرو سود دیگران بودن بهره انسان، لزوم رعایت سود همگان، نیاز به رفع موانع جهت دخل و تصرف در یک شیء و نیاز به تصرف در ملک غیر پدید آمده اند.

۲. تقریر نظریه اومولت

یاکوب فون اوکسکول^۳ دانشمند آلمانی تبار بالتیک^۴ با وجود آنکه بیشترین تأثیر را بر علوم انسانی گذاشت، اما خاستگاهش زیست شناسی و علوم طبیعی بود و دیدگاه‌های او به عنوان پلی میان جنبه مادی و معنایی زیست، و نقطه وصلی میان علوم طبیعی و انسانی، توانست تأثیر مهمی در برداشتن شکاف میان این دو حوزه دانش برجای نهد. وی خود با طرح نظریه اومولت^۵ در راستای عبور از مرزهای علوم طبیعی آن روز، به سوی علوم انسانی گام برداشت؛ افکار او در نسل‌های بعدی بر شماری فیلسوفان چون هایدگر^۶ تأثیر نهاد و در اواسط سده ۲۰م، نام وی در فضای فلسفه، دائماً تکرار می‌شد. از جمله باید به دائرة المعارف فلسفه ویراسته پل ادواردز اشاره کرد که ویراست اول آن در سال ۱۹۶۷م انتشار یافت و در آن مدخلی به اوکسکول اختصاص داده شده بود (نک: گوج، در مآخذ). در دهه اخیر نیز باید از تحقیقاتی مانند کتاب بوچانان یاد کرد که نام اوکسکول را به عنوان اندیشمندی تأثیرگذار در شکل‌گیری جریان فلسفی پدیدار شناسی و به خصوص تأثیر او بر هایدگر، مرلوپونتی^۷ و دلوز^۸ مطرح ساخته است (بوچانان، ۲۰۰۸: ۳۷). فراتر از فلسفه، در حوزه نشانه شناسی نیز همواره اوکسکول به عنوان یک نشانه شناس مطرح بود و در روند شکل‌گیری مکاتبی در آلمان و بالتیک اثرگذار بود.

او بر این باور بود که موجودات زنده، در یک دنیایی زندگی می‌کنند که در واقع دریافت^۹ آنان از دنیاست و این دنیای سوپژکتیو، نزد اوکسکول اومولت نامیده می‌شد؛ در تعامل دائمی، با رفت و برگشتی پرتکرار که میان موجود زنده با دنیای سوپژکتیو پیرامون یا اومولت وجود داشت، موجود زنده به صورت پی‌درپی دریافتهایی از محیط داشت و به طور مستمر به تعریف^{۱۰} و بازتعریف محیط می‌پرداخت و این چرخه‌ای بود که اومولت را از یک تصویر ایستا از دنیای پیرامون به یک دریافت مستمر و چرخه‌ای مبدل می‌ساخت و یک دنیای پویا، با دریافت‌ها و تعریف‌های پویا را فراهم می‌ساخت که با تکرار تصحیح می‌شد و تصحیح آن نه انطباق بیشتر با واقع؛ بلکه هماهنگی بیشتر با نیازها و بیشتر شدن کارآمدی رابطه با دنیای پیرامون بود.

۲-۱. ارگانسیم یا حیثیت نوعی موجود زنده

اوکسکول به عنوان یک زیست‌شناس، به طور خاص موضوع مطالعه خود را بر رابطه میان هر موجود زنده با دنیای پیرامون خود متمرکز کرده و این رابطه را در دو سوی تأثیر از محیط و تأثیر بر محیط دنبال کرده است؛ در پی همین رویکرد است که وی مفهومی به عنوان «اومولت» را برای آن دنیای پیرامون ساخته است. اومولت واژه ای آلمانی و در اصل به معنای «محیط» است، اما در نظریه اوکسکول، معنایی

ویژه از آن اراده شده که به کلی با معنای محیط طبیعی تفاوت دارد و از همین رو، در ترجمه به زبان های دیگر، این اصطلاح با همان شکل آلمانی خود حفظ شده است. در نظریه اوکسکول، برای یک موجود زنده آنچه در پیرامونش قرار داشت، نه تنها می توانست موضوع شناخت او باشد، بلکه به همان اندازه می توانست در او تأثیر نهد و نقش فاعلی داشته باشد. در مجموع، عزیمت نظریه از جانورشناسی به انسان شناسی است و به همین سبب، به جایگاه جسم، محدودیتهای زیستی و نیازهای زیستی انسان، بیش از اندیشمندان فیلسوف توجه شده است.

اوکسکول، در سراسر مباحث خود چه درباره عموم موجودات زنده و چه در سخن از انسان، همواره در باره ارگانسیم^{۱۱} سخن گفته است که آن را به «موجود زنده» برگردانده ایم؛ اما لازم است گفته شود حتی آنگاه که سخن از جانداران غیر انسانی در میان است، رویکرد وی جمع محور است و فرد محور نیست. زمانی که او درباره یک اومولت سخن می گوید، مضاف الیه این اومولت، یک نوع از موجودات زنده و نه یک فرد است.

اوکسکول در کتابی که در ۱۹۰۹م منتشر کرد، با مطرح کردن اصطلاح «درونجهان»^{۱۲} از دنیایی سخن به میان آورد که موجودات متعلق به یک ردهء زیست شناختی یا به تعبیر دیگر یک نوع^{۱۳}، برای خود می سازند، دنیایی که فقط در روابط درونی میان موجودات متعلق به آن نوع، معنادار است. در واقع، درونجهان به عنوان فضای معناداری بین اعضای یک نوع در تقابل با اومولت قرار می گرفت که فضای معناداری بیرون از نوع، در پیرامون آن و در رابطه با «دیگران» بود. اوکسکول در مواضع مختلف از کتاب به صراحت به نقش افراد هر نوع در شکل گیری این اومولت و درونجهان اشاره دارد و آنچه را متعلق به نوع است، برآمده از مشارکت افراد در چرخه کارکردی می شمارد (اوکسکول، ۱۹۰۹: ۵، ۸۵).

چند سال بعد، در کتاب سنگ بنهائی برای یک جهان بینی زیستی، وی سخن را بر انسان متمرکز می کند و یادآور می شود که انسان ها نیز یک نوع محسوب می شوند و همان رابطه میان افراد انسانی با نوع انسان وجود دارد (اوکسکول، ۱۹۱۳: ۲۴). او در بسط نظریه اش نشان داد که چگونه اومولت بر اساس سه مؤلفه فضا، زمان و کیفیات محتوایی شکل می گیرد (اوکسکول، ۱۹۲۶: ۱ب)، چگونه در تعامل با اموری در پیرامون خود به عنوان ابژه قرار می گیرد (همان، ۸۷ ب) و بر اساس تعاملش با آن ابژه ها دنیایی برای خود می سازد (همان، ۱۲۶ ب) و این دنیای ساخته شده در روابط میان افراد نوع، صورت یک دنیای نوعی می یابد. در رابطه میان یک نوع زیستی با دنیای خود، هم شناخت از پیرامون نوعی است و هم نیازها و خواسته ها در پیوند با این پیرامون جنبه نوعی دارد (همان، ۲۳۶ ب).

وی در اثری که سال ها بعد در ۱۹۳۴م با عنوان «گذاری از میان دنیاهای جانوران و دنیای انسان» نگاشت، کاملاً بر برداشت نوعی خود از اومولت تأکید داشت و مبنای کتابش را بر آن نهاده بود که در تقابل با اومولت های پرشمار رده های جانوری، انسان دارای یک اومولت نوعی است. وی در موضعی به این رویکرد زیست شناسان اشاره دارد که «هر فرد به مثابه سوژه ای» انگاشته می شود «که در دنیای خود زندگی می کند و در آن دنیا خودش مرکز است» (اوکسکول، ۱۹۳۴: ۱۹) و ویژگی اوکسکول آن

است که با وجود اهمیت دادن به فرد زنده و دریافت‌ها و نیازهای آن، این دنیا را از فرد زنده به نوع زنده توسعه داده و انگارهٔ اومولت را پدید آورده است. مهم‌ترین دستاورد اوکسکول در انتقال از رویکرد سنتی زیست‌شناسان به نظریهٔ خود؛ یعنی از محوریت فرد به محوریت نوع، آن است که ارتباط موجود زنده با جهان پیرامون را از سطح یک ارتباط فیزیکی به یک ارتباط معنایی ارتقا داده است، که مبنای آن نوعی ارتباط هارمونیک بین موجودات زنده است که اجازه می‌دهد با یکدیگر رابطه‌ای معنادار داشته باشند (اوکسکول، ۱۹۸۲: ۴۳، ۵۲). اومولت، که برآیند ارتباط یک نوع با محیط آن است، در واقع یک فضای معناداری است که در چنین فضایی، برای یک نوع از موجودات زنده شناخت‌ها و هنجارها پدید می‌آیند. تا آنجا که دربارهٔ نوع خرگوش سخن می‌آید، معناداری روباه به مثابهٔ دشمن، هم یک شناخت نوعی از روباه به خرگوش می‌دهد و یک الزام را پدید می‌آورد که خرگوش باید خود را از آسیب روباه دور دارد. به طبع چنین فضای معناداری، وقتی دربارهٔ نوع انسان مطرح می‌شود، طیف وسیعی از تصویرهای شناختی و الزامات هنجاری را پدید آورده است. همین فضای معناداری است که به یک نوع زنده می‌گوید چه اموری در پیرامون آن قرار دارد و این که چه بایدهایی برای آن وجود دارد؛ بدون آنکه فاصلهٔ قاطعی میان این هست‌ها و بایدها در یک اومولت نوعی وجود داشته باشد.

۲-۲. مفاهیم محوری اومولت^{۱۴} و چرخهٔ کارکردی^{۱۵}

این جمله در نوشته‌های فلسفی از زبان اوکسکول بارها بازگو شده است که «همه واقعیت‌پدیدار سوپژکتیو» است (مثلاً نک: گوچ، ۱۹۶۷: ۱۷۳)، اما باید توجه داشت که اوکسکول این سخن را در یک بافت گفته است (اوکسکول، ۱۹۲۶: xv) و خارج کردن آن از بافت، این سوء تفاهم را به وجود می‌آورد که وی همچنان درگیر جداسازی سوژه از ابژه است. این جداسازی نه برای اوکسکول در مطالعه زیست‌شناسانه‌اش جذابیتی داشت و نه در عمل از سوی او پذیرفته شد. مسئلهٔ اصلی در مطالعات اوکسکول آن بود که دریابد چگونه موجودات زنده به صورت سوپژکتیو محیط خود را درمی‌یابند، در حالی که در محیط زندگی با دیگر موجودات شریک‌اند؛ این در حالی است که غالباً نزد زیست‌شناسان دنیای موجودات زنده، فارغ از هر گونه ذهنیت و تماماً عینیت تلقی شده است. چیزی که اوکسکول آن را به عنوان جهان‌های سوپژکتیو وابسته به فضا و مکان تعریف، برای هر موجود زنده معرفی می‌کرد، از سوی او با واژهٔ اومولت نامگذاری شد و این اصطلاح مانند دازاین^{۱۶} اگزستانسیستها، هرگز به زبان‌های دیگر ترجمه نشد. واژهٔ آلمانی اومولت به صورت تحت‌اللفظی معادلی برای «محیط» در زبان فارسی و environment در انگلیسی است، اما خاص بودن اصطلاح اوکسکول مانع از ترجمه می‌شد. اوکسکول در مقابل اومولت، مفهوم دیگری را تعریف کرد که ناظر به واقعیت عینی است و از سوی او دربرگیرنده^{۱۷} نامیده شد که بهترین تعبیر از آن به فارسی محیط است (به خصوص نک: اوکسکول، ۱۹۲۶، فصل ۵).

در برداشتی از فضای اندیشه اوکسکول در آثارش، تعریف دقیق اومولت می‌تواند چنین باشد: «بنیادهای زیست‌شناختی که برای مطالعه یک زنده غیر انسانی و انسانی در مرکز مطالعه ارتباط و دلالت قرار دارد»؛ اما با تعبیر ساده‌تر می‌توان آن را «جهان آن گونه که از سوی موجودات زنده دیده می‌شود» دانست.^{۱۸}

نظریه اومولت که در لبه مرزهای زیست‌شناسی و علوم انسانی جای گرفته بود، توسط اوکسکول در دو نوشته وی به نام‌های «اومولت و درونجهان حیوانات» (۱۹۰۹م) و «زیست‌شناسی نظری»^{۱۹} (۱۹۲۰-۱۹۲۸م) با تکیه بر زیست‌حیوانی بسط داده شد و تنها در دهه ۱۹۳۰م بود که به حوزه تأملات در مطالعه انسان کشیده شد. اوکسکول، در نوشته‌ای که همراه با با کریشات و با عنوان «گذار از میان اومولت حیوانات و اومولت انسانها» در ۱۹۳۴م منتشر کرد مانند برخی پدیدارشناسان بعدی و به عنوان پیشسازی بر این دست مطالعات، به دنبال تصویرسازی از «دنیاهای نادیدنی» بود. وی نظریه اومولت خود را از فضای جانوری به فضای انسانی کشانید و آن را در عرصه دانش‌های انسانی چون نشانه‌شناسی و مطالعات فرهنگی بومی سازی کرد؛ اما به عنوان حاصلی طبیعی از این فرآیند، بحث خود را جدی‌تر از گذشته به حوزه‌هایی از فلسفه، چون فلسفه انسان و فلسفه ذهن پیوند داد.

در بازگشت به اصل نظریه و عطف توجه به زیست‌انسانی، باید گفت اومولت از نظر اوکسکول یک جهان خود مرکز برای هر موجود زنده یا ارگانیسم^{۲۰} - (از جمله انسان) - است و موجودات زنده می‌توانند اومولت‌های مختلف داشته باشند، در حالی که محیط^{۲۱} آن‌ها مشترک باشد. اومولت، دنیای نشانه‌ای یک موجود زنده است و تمام جنبه‌های معنادار جهان برای یک موجود زنده مشخص را در بردارد. هر آنچه محسوس است که می‌تواند به یک اومولت مربوط شود، چنان تغییر شکل می‌یابد که دارای معنایی سودمند باشد و گرنه به کلی نادیده گرفته می‌شود. از نظر اوکسول، هر مؤلفه از اومولت یک معنای کارکردی برای موجود زنده دارد و یک موجود زنده، فعالانه از طریق کنش متقابل مکرر با جهان اومولت خود را خلق می‌کند، در حالی که بر محیط خود نیز تأثیر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، موجود زنده به طور همزمان هم محیط را هم مشاهده می‌کند و از آن پیام می‌گیرد، هم بر اساس اومولت خود بر محیط تأثیر می‌گذارد و آن را تغییر می‌دهد. این رابطه و کنش دوسویه را اوکسکول «چرخه کارکردی»^{۲۲} نام نهاده است.

۲-۳. جسم در روابط انسان و اومولت

تمایز ذهن و بدن که به عنوان یک مبنا از «فکر می‌کنم»^{۲۳} دکارت پررنگ شده بود، برای اوکسکول اساساً مطرح نبود و او که مطالعه خود را با حیوانات آغاز کرده بود، در مطالعه رابطه میان حیوان با محیط پیرامونش، هرگز به دنبال آن نبود که ذهن را از بدن حیوان جدا سازد. اوکسکول بر پایه سنت زیست‌شناسانه، تنها به یک موجود زنده می‌اندیشید و در همه نظریاتش، سخن وی از رابطه میان موجود زنده با محیط پیرامون بود، بدون آنکه موجود زنده را به اجزایی مانند ذهن و بدن تقسیم کند. او در گام پسین، با تأکید بر عموم موجود زنده، انسان را نیز به عنوان یک موجود زنده معرفی می‌کند و نظریه اومولت را

از حیوان به انسان تعمیم می دهد. با این نقطه عزیمت، غریب نیست که اوکسکول در مطالعه انسان، هم ساحت ذهن را از جسم جدا نمی سازد و بدون آنکه نیازی به نقد ثنویت جسم و ذهن داشته باشد، عملاً این ثنویت را نفی می کند. نزد اوکسکول، موجود زنده یک چیز است، بدون آنکه جدایی و شکافی میان دو ساحت آن در میان باشد.

چنانکه اشاره شد، یکی از مهم ترین وجوه تفکر اوکسکول، توجه وی به نقشی است که جسم در محیط بازی می کند و عامل پیوست میان اومولت ها موجودات زنده ای است که در یک محیط طبیعی با یکدیگر شریک هستند. این جسم است که اومولتها را از غرق شدن در ذهنیت بازمی دارد، آنها را با عینیت آشتی می دهد و ابزاری کنترلی برای موجود زنده - (در اینجا انسان) - برای تنظیم روابط خود با محیط پیرامون و دیگر موجودات زنده حاضر در محیط است. در همین راستاست که اوکسکول، بدن را برای یک موجود زنده «به مثابه یک ابزار» می بیند، آنجا که می نویسد: «هم جانوران و هم گیاهان، خانه هایی برای زندگی خود می سازند، این خود در اینجا بدنهای آنهاست که با کمک آن بدنها آنها می توانند زندگی خود را پیش برند» (اوکسکول، ۱۹۸۲: ۳۳). با وجود آنکه اوکسکول، خود در باره رابطه جسم و «خود» فرای جسم واضح سخن نگفته (برای توضیح، نک: شاروف، ۲۰۰۱: ۲۱۵، ۲۱۹)، اما به نظر می رسد مطرح ساختن سوژه تندر^{۲۴} به جای سوژه شناسا^{۲۵} و مطرح کردن ابژه تندر^{۲۶} یا اشیاء تندر^{۲۷} (جهان تندر^{۲۸}) به عنوان بستری جسمانی برای ارتباط بین سوژه ها، نظریه ای است که مرلوپوتنی فیلسوف پدیدارشناس بر مبنای فهم و تفسیری خاص از اندیشه اوکسکول ارائه کرده است (نک: مرلوپوتنی ۱۹۹۵: ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۹).

نزد اوکسکول، اومولت از مؤلفه های^{۲۹} متنوعی تشکیل شده است که هر مؤلفه برای یک موجود زنده معنای کارکردی^{۳۰} دارد. آن مؤلفه، ممکن است غذا باشد یا آشیانه، یا به زبان ساده یک شیئی که برای منظور مشخص مورد استفاده آن موجود زنده باشد. هر چیزی که تحت تعریف یک اومولت قرار گیرد، به گونه ای تغییر شکل داده می شود که برای آن موجود زنده یک معنای مفید داشته باشد، در غیر این صورت، آن شیئی به کل نادیده گرفته می شود (اوکسکول، ۱۹۸۲: ۳۱). از نظر اوکسکول، مفید بودن نه یک امر عینی، که نوعی منطبق سازی اشیاء ادراک شده با نیازهای زیستی موجود زنده است، اما نفس اینکه یک شیء از سوی موجود زنده ادراک شود، خود نیز در گرو آن است که ربطی به زیست او داشته باشد و بتواند در زیستش معنایی ایفا کند (اوکسکول، همان: ۳۴). پس بازم سخن از یک دریافت یک سوژه و بعد پالایشی انتخابگرانه از امور دریافت شده نیست، بلکه سخن از چرخه کارکردی میان ادراک اشیاء محیط و تعریف و تغییر آنهاست و در هر دو سوی این چرخه، نیازهای موجود زنده و معناداری برای آن است که محوریت دارد. اما آنچه می تواند به این دور پایان دهد، از انقطاع رابطه با عینیت جلوگیری کند و روابط میان موجود زنده مورد بحث، با دیگر موجودات زنده و غیر زنده پیرامون را کنترل کند، جسمانیت و نیازها و معناداری های برخاسته از آن است.

بر این پایه، اگر محور سخن از رابطه اومولت با دیگر خود فراتر رود و به رابطه میان اومولت ها بیانجامد، اصطکاک ها میان موجودات زنده از حیث جسمانیت آنها، مهم ترین مبنا در شناسایی

موجودات زنده ای است که با وجود افتراق در اومولت ها، در محیط طبیعی با یکدیگر اشتراک دارند. در چرخه کارکردی، همین اشتراک است که در عرصه شناخت، ذهنیت را در مواجهه با جهان پیرامون تعدیل می کند و از افراط در خودمحوری بازمی دارد، به همان اندازه که در عرصه تأثیرگذاری، این اشتراک موجب می شود که موجود زنده سهم خود را در تغییر محیط در راستای نیازها و منافع خود ایفا کند.

در واقع، آنچه در بحث معناداری نزد اوکسکول، اهمیت محوری دارد، مسئله نیازهاست که در چرخه کارکردی فرآیند تعریف و تغییر بر مبنای آن نیازها صورت می گیرد. از آنجا که بخش مهمی از این نیازها، برآمده از کارکردهای مربوط به حیطة جسمانیت است، در بسط نظریه اوکسکول می توان به آنجا راه جست که آنچه وی تعریف می نامد و در اصطلاح فرهنگ اسلامی اعتبار نامیده می شود، سوئے مقابل، در برابر ادراک در چرخه کارکردی است که بدن و نیازهای جسمانی و حیوانی انسان در شکل گیری آن تأثیر ویژه ای دارند.

گفتنی است، توره فون اوکسکول، پسر یاکوب به عنوان یک پزشک نظریه پدرش را دنبال کرد و در حوزه پزشکی روان تنی آن را به کار گرفت. او که بنیاد نظریه خود را بر رابطه تنگاتنگ تن و روان گذاشته بود، دیدگاه پدرش را به خصوص در دو حوزه بسط داد؛ نخست اینکه تن، با «حکمت» اداره می شود و رفتارهای آن از مرزها و چارچوب هایی پیروی می کند که برخاسته از نوعی خرد است (اوکسکول، توره ۱۹۶۳: ۱۵۵ ب) و دیگر اینکه تن و دریافت ها و رفتارهای بدنی انسان، به شدت متأثر از تربیت اجتماعی است که انسان از محیط رشد خود دریافت می کند. هم حسی که تن نسبت به کنش های پیرامون و حالات درون خود دارد و هم واکنش هایی که نسبت به تحریکات از خود نشان می دهد، هرگز دریافت ها و رفتارهای مکانیکی و برخاسته از صرف جسمانیت نیستند (همان: ۲۰۷ ب).

۳. مقایسه دو نظریه

هر دو نظریه علامه طباطبائی و اوکسکول از یک خاستگاه زیست شناختی برآمده اند. نظریه اعتباریات، در واقع تبیینی خاص از چگونگی شکل گیری ادراکات عملی انسان در تعامل با واقع زیستی و نیازهای تکوینی و تمایلات طبیعی اوست و علامه به صراحت یک راه وصول به ریشه های اصلی اعتباریات را «بررسی اجتماعات جانوران» می داند. اوکسکول که تحصیلاتش هم در جانورشناسی بود، به وضوح نقطه عزیمت نظریه پردازی خود را زیست شناسی قرار داد و موضوع نظریه «اومولت» او ارگانیسم یا موجود زنده است. این عزیمت از واقع زیستی به طور طبیعی موجب شده است واقعیت تکوینی، جسمی، اقتضات، نیازها و محدودیت های زیستی، جایگاه سرنوشت سازی را در دو نظریه احراز کند و زمینه ساز زاویه و فاصله گرفتن از دیدگاه های معرفتی و عقل گرایانه ای شود که با اصالت و محوریت دادن به قوای ادراکی، سایر ابعاد زیستی، جسمانی و احساسی را از دایره توجه فلسفی خود خارج کرده اند.

هر دو نظریه، به تبع مشابهت یاد شده، پیوندی میان جنبه مادی و جسمی و جنبه معنایی و ادراکی انسان، و پلی میان علوم طبیعی و زیستی از سویی و علوم انسانی از سوی دیگر برقرار کرده اند.

اعتباریات، به عنوان ابزارهایی ساخته شده جهت رفع کاستی ها و نیازهای تکوینی به ارائه نظریه ای می انجامد که فراهم آورنده یک فرازبان جهت نظریه پردازی راجع به علوم انسانی است. این نظریه به خودی خود چارچوبی در فلسفه علوم انسانی برای بیان چپستی این علوم، ارزش های معرفتی، منطق حاکم بر این علوم، وجه ثبات و تحول احکام آن ها و ملاک های ارزیابی آنها است. البته نظریه اوکسکول از این ممیزه برخوردار نیست و به اصطلاح نگاه درجه دوم به معرفت ندارد. به علاوه، طبق این نظریه، علوم انسانی متشکل از مفاهیم و گزاره های اعتباری هستند. بنا بر این، نظریه اعتباریات هم در مطالعات درجه دوم و هم درجه اول می تواند مورد استفاده قرار گیرد. در اوکسکول، به شیوه روشن تری پیوند نظریه «اومولت» با یک منشأ زیست شناختی را با علوم انسانی می یابیم. کتاب او با عنوان «آموزه جدید اومولت: پیوستاری میان علم طبیعی و فرهنگ شناسی» (۱۹۳۷) به خوبی گویای عزم اوکسکول در پر کردن شکاف علوم طبیعی و انسانی است.

در تلقی علامه در ادراکات اعتباری با توجه به شأن ابزاری آن ها، نوعی به اصطلاح عقلانیت عملی و پراگماتیستی ناظر به مؤثر و مفید، یا لغو و بی فایده بودن در حوزه تمشیت امور فردی و اجتماعی انسان حاکم است. «صدق» و «کذب» به معنای مطابقت یا عدم مطابقت با واقع، در آن حوزه مطرح نیست و ملاک سنجش آن ها تلائم یا عدم تلائم با نیازهای تکوینی و اهداف مترتب بر آنهاست. در نظریه اوکسکول هم، کار کرد و سودمندی، جایگاه نخست را داراست. اساسا هر مؤلفه در اومولت یک جاندار؛ براساس شأن کار کردی خود به اومولت راه یافته است، یا ابتدا چنان تغییر شکل داده شده است تا معنایی ناظر به سودمندی برای آن بیاید. در غیر این صورت، هر چند آن مؤلفه در محیط جاندار به لحاظ عینی حضور دارد، نادیده گرفته می شود و در جهان خاص جاندار وارد نمی شود، یا به تعبیری دیگر بی معناست. نزد اوکسکول هم مفید بودن البته کاملا در نسبت به موجود زنده و تلائم و انطباق با نیازهای او تعریف می شود و صرفا با ملاک های عینی مشخص نمی شود. در این نقطه، هر دو متفکر در مفهوم خاص «اعتبار» به هم بسیار نزدیک می شوند.

مفاهیم و احکام اعتباری و مؤلفه های اومولت، در عین «سوژکتیو» بودن (درمورد اومولت)، معقولیت و نداشتن صدق و کذب معرفت شناختی (در مورد اعتباریات)، برخوردار از گونه ای منطق، معقولیت و قابلیت برای مطالعه علمی هستند. قضایای اعتباری، در عین مغایرت با گزاره های حقیقی با منطق کارآمدی و سودمندی واثرگذاری، قابل ارزیابی و البته معنا دار هستند. آن ها مبنای انجام و صدور افعال بشری هستند که خود معطوف به تأمین غایباتی هستند و به لحاظ انطباق یا عدم انطباق با آن اهداف قابل داوری اند. در میان خود اعتباریات، امکان برقراری رابطه استنتاجی و تولیدی وجود دارد، یا از جهت خاستگاه (نیازها و کاستی های تکوینی) و غایات با واقع و عینیت مرتبطاند. بدین ترتیب، هم قابل مطالعه علمی هستند و هم مجموعه روشمند و مضبوطی از آن ها، می تواند تشکیل دهنده علمی از علوم انسانی باشد. اوکسکول هم با وجود تأکید بر اینکه «همه واقعیت پدیدار سوژکتیو است»، جسم را همچون سرپلی در حوزه واقعیت و عینیت می داند که اومولت را از فرو غلتیدن کامل در ذهنیت و فردیت باز می دارد و علاوه بر فراهم آوردن معیاری برای ارتباط با محیط و دیگران، وجه عینی اومولت را هم تضمین

می‌کند. اگر بر این موضوع، نوع-محور بودن اوکسکول هم افزوده شود که طبق آن اومولت وجه عام و نوعی (ونه فردی) می‌یابد و حتی می‌توان به روابط میان اومولت‌ها هم پرداخت، قابلیت‌های لازم برای بررسی علمی اومولت‌ها بدین سان فراهم می‌شود.

به نظر می‌آید ثبات و تحول ادراکات، از نقاط افتراق دو نظریه باشد. از آنجا که علامه، ادراکات اعتباری را دایر مدار نیازها و احساسات بر آمده از آن نیازها قلمداد می‌کند، پس به تبع ثابت، فطری و دائمی بودن نیاز و احساس بر آمده از آن، ادراکات هم می‌توانند ثابت و همیشگی باشند. چنانکه علامه برخی نیازهای تکوینی قبل از اجتماع را که حاصل احساسات نوعی و عمومی هستند چنین می‌داند، هر چند بر اساس تغییر جاعل و اعتبار کننده، تغییر عادات و محیط و جز آن اغلب این اعتباریات هم تحول پذیر هستند. نزد اوکسکول، ثبات و تحول را در آموزه چرخه کار کردی او باید جستجو کرد. گذشت، که رویکرد او در مطالعه اومولت نوعی و جمعی است؛ یعنی او رابطه میان شناخت، نیازها، احساسات و خواسته‌های نوعی موجود زنده با دنیای پیرامون را بررسی می‌کند. اما از آنجا که این اومولت، از طریق مکانیسم دو سویه و متقابل تأثیر از خارج و تعریف و باز تعریف امور بر اساس نیازها از درون صورت می‌گیرد، مؤلفه‌های اومولت، مدام دستخوش تحول و تطور هستند.

در نهایت باید به تفاوت مهمی بین دو نظریه اشاره کرد و آن تمایز گذاردن یا عدم آن میان ادراکات حقیقی و اعتباری است. علامه در نظریه اعتباریات، تنها احکام انشایی و هنجارها را مد نظر قرار داده است و با تأکید بر اختلاف ماهوی و محتوایی این دو دسته از ادراکات، به منتفی بودن رابطه تولیدی و استنتاجی دو حیطه حکمت نظری و عملی، یا علوم حقیقی و اعتباری (علوم طبیعی و انسانی) به لحاظ منطقی حکم می‌کند و بر حساسیت نسبت به حفظ مرزها و عدم خلط اعتبار و حقیقت انگشت تأکید می‌گذارد، در حالی که اوکسکول به طور عام و بدون چنین تمایزی، مباحث را به پیش می‌برد.

نتیجه گیری

با وجود اشتراک‌هایی که میان دو نظریه دیده می‌شود، تفاوت‌هایی که هم در مبانی و هم در اهداف بحث نزد دو اندیشمند وجود دارد، موجب تفاوت‌هایی در پرداخت بحث اعتباریات شده است. از جمله رهیافتهایی که در نظریه اوکسکول دیده می‌شود و نزد علامه به وضوح بدان پرداخته نشده، جنبه زایایی اعتباریات است. در نظریه اوکسکول که اعتبار در یک رابطه، چرخه‌ای و تکرار شونده نگریسته می‌شود، دو گونه سازوکار برای روند اعتبار مطرح می‌شود که هر دوی آن‌ها می‌تواند به زایایی منجر شود، زایایی که به سبب ماهیت نظریه اوکسکول یک جنبه آن شناخت زایی و جنبه دیگر آن ساختن دنیای بیرون است. نخستین سازوکار، رابطه میان واقعیت خارجی و اومولت است که در قالب چرخه کارکردی تعریف می‌شود و برآیند تعامل ذهن و عین را منشأ یک زایایی دائمی معرفی می‌کند؛ دوامی که نه از جنس تکرار محض، بلکه تکرار فزاینده است.

سازوکار دوم، رابطه میان خود اومولت هاست که خود گام بعدی رابطه میان اومولت و جهان خارج است. بر اساس نظریه اوکسکول، اومولت های متعدد می توانند در فضای واقعی واحد حضور داشته باشند و رابطه بین اومولت ها نه از طریق گفتگوی مستقیم آن ها، بلکه با واسطه فضای دربرگیرنده واقعی، تعریف می شود، توسعه می یابد و صیقل می خورد. با وساطت واقعیات بیرونی، اومولت ها با یکدیگر تعامل می کنند و حاصل این تعامل و تأثیر متقابل آن ها، یک زایایی دائمی با همان ویژگی تکرار فزاینده است.

این تکرار فزاینده، در معنای فلسفی آن، در واقع چیزی جز رشد روز افزون دامنه اعتبارها و امور اعتباری نیست. علامه طباطبائی، بارها به این افزایش، ریشه دار بودن و منشأهای آن در نیازهای انسان اشاره کرده، ولی باب خاصی در باره سازوکار آن نگشوده است. از آنجا که هر دو مبنای بحث زایایی نزد اوکسکول، قابل عرضه بر نظریه علامه نیز هست، می توان از مباحث اوکسکول برای توسعه اعتباریات علامه بهره جست. سازوکار نخست، یعنی تأثیر متقابل ذهن اعتبار کننده و واقعیت و سازوکار دوم که مبنای آن حاصل قهری پذیرفتن مبنای اول و پذیرفتن تعدد اومولت ها یا از منظری دیگر تعدد اعتبارها در فضای واحد است، هر دو با مبنای علامه طباطبائی قابل پذیرش است.

آنچه امروز در حوزه طبقه بندی علوم به عنوان علوم انسانی شناخته می شود، عملاً مطالعه اموری است که حاصل جنبه اعتباری زندگی انسان است و دقیقاً در موضعی که علوم انسانی مانند روان شناسی یا انسان شناسی به مرزهای واقعیت نزدیک می شوند، روان شناسی تجربی و انسان شناسی طبیعی شکل می گیرد؛ که عملاً وارد حوزه علوم تجربی می شود. شاید بی جا نباشد اگر گفته شود علوم انسانی، علمی هستند که موضوعات آن ها به طور عام، اعتبارات انسانی است. حال اگر چنین تعریفی مینا قرار گیرد، می توان گفت که علوم انسانی به مطالعه روابطی می پردازند که حاصل یکی از دو سازوکار زایایی اعتبار است؛ موضوعات این علوم یا ناشی از تعامل میان ذهن انسانی با واقعیت خارجی است، یا برآمده از رابطه متقابل میان دنیاهای اعتباری است. بر این پایه، هم جنبه واقع نمایی علوم انسانی و هم روابط بینارشته ای در علوم انسانی، می توانند با استفاده از یک نظریه جامع در خصوص اعتباریات مورد تحلیل قرار گیرند.

با توجه به بازنگری های صورت گرفته از اواسط سده ۲۰م در خصوص فلسفه علوم انسانی و سازوکار علم زایی آن ها، و با عنایت به توجه خاصی که در جامعه علمی ایران نسبت به این موضوع در سال های اخیر دیده می شود، به نظر می رسد نظریه اعتباریات به صورت تکمیل شده آن، می تواند در راستای پیشبرد علوم انسانی و رشد دانش بومی در آن حیطه، به عنوان الگویی کارآمد و فراگیر بسیار مؤثر باشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Umwelt
2. Jacob von Uexküll
3. Jacob von Uexküll

۴. وی در ۱۸۶۴م در کبلاس (Kebblas) در جمهوری استونی کنونی دیده به جهان گشود، در خانواده‌ای که از طبقه اشرافی بودند و از آلمانی تبارهای بالتیک محسوب می شدند. وی در دانشگاه تارتو به تحصیل جانورشناسی پرداخت و در ۱۸۸۹م فارغ التحصیل شد؛ در ۱۹۰۳م به آلمان رفت و در مؤسسه فیزیولوژی در دانشگاه هیدلبرگ مشغول به کار شد. در سالهای بعد برای تحقیقات میدانی مسافرت‌های متعددی به سرزمینهای مختلف، از جمله آفریقای مرکزی انجام داد، ولی مقر اصلی او دانشگاه هیدلبرگ و بعد دانشگاه هامبورگ بود و اواخر عمرش را پس از بازنشستگی در کاپری (Capri) ایتالیا گذراند تا در ۱۹۴۴م همانجا درگذشت.

5. Umwelt
6. Martin Heidegger
7. Maurice Merleau-Ponty
8. Gilles Deleuze
9. Perzeption (Perception)
10. Definition
11. Organismus
12. Innenwelt
13. Art, Gattung (Species)
14. Umwelt
15. Funktionskreis/ Functional circle
16. Da Sein
17. Umgebung

۱۸. این تعریف برآمده از عنوانی است که توشیکاتا و یاسویوکی برای اثر اوکسکول در ترجمه ژاپنی

برگزیده اند:

- Seibutsu kara mita sekai
19. Theoretische Biologie
20. Organism
21. Umgebung
22. Funktionskreis
23. Cogito ergo sum
24. Corps-sujet
25. Sujet connaissant
26. Corps-objet
27. Corps-choses
28. Corps-monde
29. Component
30. Functional

فهرست منابع

- استیس، والتر ترنس. (۱۳۷۱). *گزیده ای از مقالات استیس*. ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- محمدحسین طباطبائی، بی تا. *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. ج ۲، قم: انتشارات صدرا.
- _____، (۱۳۶۳). *رساله الاعتبارات، ضمن الرسائل السبعه*، قم: چاپ حکمت.
- _____، (۱۴۱۱ق/۱۹۹۷م). *المیزان*، قم: جماعه المدرسین.
- _____، بی تا. *نهایه الحکمه*، قم: مرکز الطباعه و النشر.
- محمدعلی گرامی، *فلسفه، شناخت، اعتباریات*، بی تا، قم: موسسه انتشارات امید.
- مرتضی مطهری، *پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ج ۲، بی تا، قم: انتشارات صدرا.
- محمدحسین غروی اصفهانی، بی تا، *نهایه الدرایه فی شرح الکفایه*، ج ۳، قم: نور وحی.
- Aristotle. (1995). *The complete works of Aristotle*, edited by Barnes USA: Prinston university press.
- B. Buchanan. (2008), *Onto-ethnologies: The Animal Environments of Uexküll, Heidegger, Merleau-Ponty and Deleuze*, Albany, NY: Suny Press.
- T.A.Goudge. (1967), "Uexküll, Jakob Johann", *The Encyclopedia of Philosophy*, ed. P. Edwards, vol. 8, New York/ London, (1967), repr. (1972)
- Merleau-Ponty, M. (1995), *La nature*, Paris : Seuil.
- A. A. Sharov. (2001), "Unwelt Theory and Pragmatism", *Semiotica*, No. 134.
- Uexküll. (1909), Jacob von, *Umwelt und Innenwelt der Tiere*, Berlin: Julius Springer.
- Idem. (1913). *Bausteine zu einer biologischen Weltanschauung*, München: F. Brückmann A. G.
- Idem. (1926). *Theoretical Biology*, Tr. D.L. Mackinnon, New York, Harcourt: Brace & Company.
- Idem. (1934), *Mondes animaux et monde humain*, tr. Ph., Muller, Hamburg, Rowohlt Verlag.
- Idem (1982), "The Theory of Meaning", *Semiotica*, No. 42 (1). Berlin
- Idem & G. Kriszat. (1934). *Streifzüge durch die Umwelten von Tieren und Menschen: Ein Bilderbuch unsichtbarer Welten*, Berlin: Julius Springer.
- Thure. von Uexküll. (1963), *Grundfragen der psychosomatischen Medizin*, Hamburg: Rowohlt.